

# سبک‌های یادگیری

## ارزیابی و تدریس

● ترجمه: رویانی زاده / مرکز مشکلات یادگیری شهر تهران



عدم تشخیص مشکلات ویژه‌ی این دانش‌آموزان و دوم اینکه وجود فشارهای فراوان موجود در بطن تدریس کودکان دارای مشکلات یادگیری ممکن است آموزگاران را از تمرکز بر روی روش‌های یادگیری باز دارد. اشتغال ذهنی آموزگاران به افزایش مهارت‌ها می‌تواند باعث شود که آنها به جای تحلیل مفصل فرایندها و سبک‌های یادگیری، راه حل مشکلات شدید تحصیلی را بیشتر از راه برنامه‌های درسی و رویکرد اتاق مرجع جست و جو کنند.

### مفهوم سبک یادگیری

«سبک یادگیری» اصطلاح جامعی است برای توضیح عواملی که تمامی جنبه‌های یادگیری را تحت تأثیر قرار می‌دهند و می‌توان آنها را این‌طور خلاصه کرد: سبک‌های یادگیری رفتارهایی ویژه، شناختی، مؤثر و فیزیولوژیک هستند که به عنوان شاخص‌های نسبتاً ثابتی در مورد اینکه یادگیرندگان چگونه محیط یادگیری را درک و با آن تعامل می‌کنند و به آن پاسخ می‌گویند به کار می‌رود (NASSP، ۱۹۷۹، به نقل از کیفه، ۱۹۸۷).

آگاهی داشتن دانش‌آموزان از سبک‌های یادگیری شان امر مهمی است و فراگیری یک شیوه‌ی یادگیری موفق بدون توجه به تکلیف یا موضوع آموخته شده عامل تعیین‌کننده‌ی مهمی برای یادگیری موفقیت‌آمیز است. از این رو، بسیار شگفت‌آور است که شناخت شیوه‌ی یادگیری در طرح مواد درسی آن‌طور که باید، مورد توجه قرار نگرفته است. در این موارد تأکید قابل توجهی بر روی محتوا، پیامدها و پیشرفت تحصیلی وجود دارد، اما اغلب تنوع شیوه‌ها و روش‌ها برای دستیابی به این پیامدها نادیده گرفته شده است.

البته تفکر آموزشی به گونه قابل توجهی از برنامه‌ی درسی هدایت شونده با محتوا فاصله گرفته است. هدف از این برنامه پرکردن ذهن دانش‌آموز از اطلاعات است و از این پیش‌فرض ناشی می‌شود که اگر دانش‌آموز توانایی داشته باشد محتوا را حفظ می‌کند و در غیر این صورت، لازم است محتوا به شکل ساده‌تری بازیابی شود.

در مورد کودکان نارساخوان به دو دلیل خطر عرضه‌ی برنامه‌های آموزشی ساده و با محتوای ضعیف وجود دارد: اول،



سیسمه

۱۹۹۲، ۱۹۹۳). این الگو یکی از رایج‌ترین سبک‌های یادگیری است و به گونه‌ی گسترده‌ای مورد قبول واقع شده است.

گیون<sup>۱</sup> (۱۹۹۶) و گیون و رایند<sup>۲</sup> (۱۹۹۹) چند رویکرد شخصیتی و سبک‌های یادگیری را به صورت یک الگوی جامع برای تدریس و یادگیری با هم تلفیق کرده‌اند. گیون در الگوی طرح شده‌اش، پنج قلمرو سبک یادگیری دان و دان (۱۹۹۳) شامل قلمروهای محیطی، اجتماعی، روانی، شناختی و فیزیولوژیک را به عنوان چهارچوب ساختاری مورد استفاده قرار داده است.

گیون درون این ساختار، تیپ‌های شخصیتی را گنجانده که در ابتدا توسط کارل یونگ<sup>۳</sup> بیان شد و بعدها توسط دیوید کلب<sup>۴</sup> (۱۹۸۴) و سوزان دلینگر<sup>۵</sup> (۱۹۸۹) سازمان‌دهی شد. پنج تیپ اصلی شخصیتی<sup>۶</sup> که گیون مطرح کرد، (شکل ۱) روش‌های بارز و واکنش افراد نسبت به جهان را تعریف می‌کنند. این روش‌ها عبارت‌اند از: انهام<sup>۷</sup>، همدلی<sup>۸</sup>، تحلیل<sup>۹</sup>، جاه‌طلبی<sup>۱۰</sup> و جست‌وجو<sup>۱۱</sup>. انهام، در قلمرو عاطفی و همدلی در قلمرو اجتماعی قرار می‌گیرد. تحلیل، نمایانگر قلمرو شناختی است و جاه‌طلبی (که تحرک و جنبش را نشان می‌دهد) در قلمرو فیزیولوژیک قرار می‌گیرد و جست‌وجو (به دلیل اینکه با داخل یک محیط ارتباط دارد) نمایانگر قلمرو محیطی است.

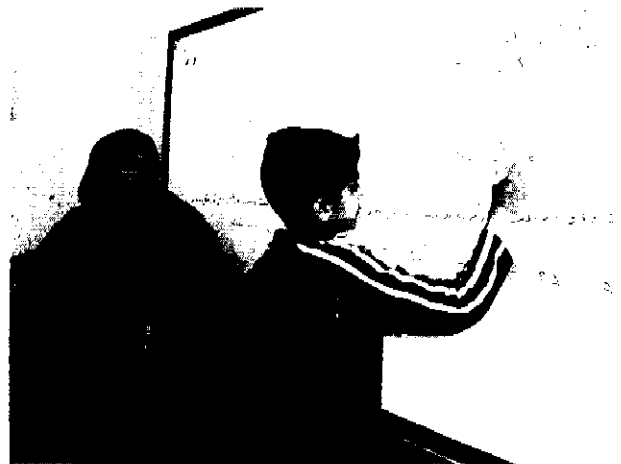
جمله سبک شناختی، عوامل محیطی، فیزیولوژیک و ملاحظاتی عاطفی هیجانی یادگیری را در بر می‌گیرد و از این رو بسیار مهم است که در ارزیابی و تدریس یادگیرندگان نارساخوان، عوامل وابسته به سبک یادگیری مورد توجه قرار گیرند.

کیفیه در سال ۱۹۸۷ در مورد سبک‌های یادگیری، دیدگاهی سه‌بعدی را پیشنهاد می‌کند که شامل جنبه‌های شناختی، عاطفی و فیزیولوژیک است. بعد شناختی در برگیرنده‌ی ترجیحات راه‌حسی، توجه، خودکاری، پردازش حافظه و رشد مفهوم است و بعد عاطفی شامل متغیرهای شخصیتی است که می‌توانند روی یادگیری تأثیر داشته باشند، مانند پشتکار و استقامت، شکست و تحمل، کنجکاوی، موضع کنترل<sup>۱۲</sup>، انگیزه‌ی پیشرفت، پذیرش خطر، محتاط بودن، رقابت، همکاری، واکنش به تقویت و علایق شخصی و بعد فیزیولوژیک رفتارهای وابسته به جنسیت و سلامتی، ریتم زمان، روز، نیاز به جنبش و عناصر، محیطی را در بر می‌گیرد. این ابعاد و عناصر کانون بررسی‌ها و پژوهش‌های قابل ملاحظه‌ای بوده، سپس الگوهای سبک‌های یادگیری کاربردی، طرح‌ریزی شده‌اند. یکی از الگوهایی که به خوبی مورد بررسی قرار گرفته و به طور وسیعی به کار رفته است، الگوی دان و دان<sup>۱۳</sup> است (دان و دیگران، ۱۹۷۵، ۱۹۷۹، ۱۹۸۵، ۱۹۸۷، ۱۹۸۹، دان و دان،



شکل ۱. قلمروهای تأثیر (تهیه شده به وسیله‌ی گیون و رایند)

## آگاهی کودکان نارساخوان از سبک یادگیری شخصی شان اولین و مهمترین گام به سوی دست یافتن به درجه‌ای از کفایت شخصی در یادگیری است.



یادگیری را پرورش داده و به فرد اجازه می‌دهد که در تمامی حوزه‌های مرتبط باهم، به کاملترین ظرفیت‌های خود دست یابد. پژوهش سبک یادگیری بیان می‌کند که توجه به این سبک‌ها در برنامه‌های درسی و آموزشی می‌تواند به دانش‌آموزان کمک کند که بیاموزند چگونه یاد بگیرند، و دانش‌آموزان در معرض خطر<sup>۱</sup> یعنی آن‌عده‌ای که در مهارت‌های تحلیلی و تشخیصی ضعیف هستند، می‌توانند بیاموزند که یادگیری‌شان را کنترل کنند و بدین‌سان به گونه‌ای مؤثرتر و کارآمدتر اطلاعات را پردازش کنند.

کیفه (۱۹۹۱) اظهار می‌دارد آموزگاران که سبک‌های یادگیری وابسته به آموزش را برنامه‌ریزی می‌کنند، باید گام‌های زیر پیگیری کنند.

چون این سبک‌های تلفیقی را قلمروهای تأثیر<sup>۲</sup> نامید، زیرا همه‌ی آنها به یکدیگر وابسته بوده و سایر قلمروها را تحت تأثیر قرار می‌دهند. هنگامی که تیپ‌های شخصیتی انفرادی مورد قبول واقع شوند، شکل‌گیری عادت‌ها، مثل عادت‌های یادگیری خود تعیین کرده<sup>۳</sup>، گروهی<sup>۴</sup>، عمدی<sup>۵</sup>، خودگردان<sup>۶</sup> و تأملی<sup>۷</sup> پرورش می‌یابند و هنگامی که نادیده گرفته شوند یا به آنها اهمیتی داده نشود، افراد از راه آزمایش و خطا<sup>۸</sup> می‌آموزند، یعنی روش موفقیت و شکست، که ممکن است به عزت نفس پایین، ناشکیبایی و منفی‌گرایی، پیشرفت محدود، بی‌میلی و علاقه‌ی پایین نسبت به یادگیری بینجامد. به گفته‌ی گیون، محیط یادگیری که به سبک‌های یادگیری و شخصیت فرد اهمیت می‌دهد، عادت‌های مناسب

۱. تشخیص سبک‌های یادگیری فردی
۲. تشریح تمایلات و ترجیحات گروه یا کلاس
۳. تعیین نقاط قوت و ضعف چشمگیر گروه
۴. بررسی محتوای درسی در مورد زمینه‌هایی که ممکن است برای یادگیرندگان کم‌مهارت مشکل‌آفرین باشد.
۵. تحلیل نمرات پیشرفت قبلی دانش‌آموز و سایر نتایج (آزمون‌هایی که مرجع آنها برنامه‌ی درسی است، آزمون‌های مهارت‌ها، طرح‌ها و ...) در مورد الگوهای حاکی از ضعف که امکان دارد نواقصی را در مهارت‌های شناختی منعکس کنند.
۶. بهبود بخشیدن (ترمیم مهارت‌های شناختی ضعیف)
۷. ارزیابی روش‌های آموزشی فعلی برای تصمیم‌گیری در مورد اینکه آیا آنها مناسب هستند، یا به انعطاف‌پذیری بیشتری نیاز دارند.
۸. اصلاح محیط یادگیری و توسعه‌ی تجارب یادگیری خاص



## سبک‌های یادگیری و نارساخوانی

راهبردهای چندحسی<sup>۲۰</sup> در آموزش کودکان نارساخوان به طور گسترده‌ای به کار رفته‌اند. شواهد حاکی از این است که تأثیر این راهبردها به شدت بر اساس تأمین حداقل یک شیوه‌ی یادگیری است که یادگیرنده با آن احساس راحتی می‌کند. بنابراین اگر یادگیرنده در مورد اطلاعات حاصل از راه کانال شنیداری مشکل دارد، مشکل او احتمالاً می‌تواند با استفاده از کانال دیداری جبران شود. کاربرد چنین راهبردهایی به خوبی در پیشینه پژوهشی ارایه شده است که مشکل یادگیرنده‌ی مذکور به عنوان یک فرد، باید به درک جامعی در مورد سبک یادگیری او بینجامد. عواملی مانند ویژگی‌های فیزیولوژیک و عاطفی نیز در باره‌ی اینکه چگونه یک کودک نارساخوان به شرط یادگیری پاسخ می‌دهد، سهم خواهند بود. از این رو در ارزیابی و تدریس به کودک نارساخوان دیدگاه‌های جامعی به کار گرفته خواهد شد.

الگوی دان و دان پنج قلمرو اصلی و ۲۱ عنصر را معرفی می‌کند که تمامی آنها بر روی یادگیری کودک تأثیر دارند. این فرضیه مطرح شده است که همه‌ی این عناصر باید در فرایند ارزیابی و به دنبال آن در برنامه‌ی درسی مورد توجه قرار گیرند. پنج قلمرو اصلی عبارت‌اند از: قلمروهای محیطی، عاطفی، اجتماعی، فیزیولوژیک و روان‌شناختی و ۲۱ عنصر بین آنها تقسیم شده است. این قلمروها و عناصر همراه آنها را می‌توان بدین شرح تجزیه کرد: محیطی (صدا و نور، درجه حرارت و طراحی یا نقشه محیط)، عاطفی (انگیزش، پشتکار، مسوولیت و ساختار)، اجتماعی (خودآموزی یک نفره، دو نفره، با همسالان، گروهی و با یک بزرگسال)، فیزیولوژیک (ترجیح ادراکی، خوردن غذا و نوشیدنی، زمان روز و حرکت) و روانی (ترجیحات کلی یا تحلیلی، تکانشی و متفکرانه). با توجه به الگوی سبک یادگیری دان و دان می‌توان دریافت که چگونه ممکن است عناصر معرفی شده عملکرد یادگیرندگان نارساخوان را تحت تأثیر قرار دهند. باید درک شود که یادگیرندگان نارساخوان اولین و بهترین یادگیرندگان هستند و مانند هر یادگیرنده‌ی دیگری تحت تأثیر شرایط مختلف



محیط قرار می‌گیرند، بنابراین برخی از کودکان نارساخوان برای تمرکز، یک محیط ساکت را ترجیح می‌دهند. در حالی که ممکن است عده‌ای برای به حداکثر رساندن توجه عملکرد، به برخی از محرک‌های شنیداری و شاید هم موسیقی نیاز داشته باشند. همچنین در مورد نور، ترجیحات فردی مانند یک نور ضعیف یا زیاد باید شناخته شوند. در واقع اوری<sup>۲۱</sup> و دیگران (۲۰۰۱) و اوری (۲۰۰۲) فواید شناختنی آموزش موسیقی را بیان می‌کنند. آنها اظهار می‌دارند که آموزش موسیقی را می‌توان به عنوان یک واسطه‌ی چندحسی برای توسعه‌ی مهارت‌های زمان‌بندی (مورد استفاده قرار داد که در آنها به گوش دادن تحلیلی و مهارت‌های حرکتی اهمیت زیادی داده می‌شود. در مورد متغیرهای عاطفی دو عنصر مسوولیت و ساختار باید مورد توجه قرار گیرند. این امر به خوبی مستند شده است که یادگیرندگان نارساخوان از ساختار وضع شده سود می‌برند و بیشتر برنامه‌های درس این موضوع را تأیید کرده و یک فرمول به شدت ساختارمند را دنبال می‌کنند. در عین حال در همین هنگام به عهده گرفتن مسوولیت در مورد یادگیری شخصی یک فرد می‌تواند بسیار برانگیزاننده باشد و ممکن است باعث موفقیت یادگیرندگان نارساخوان شود. از این رو، فرد نباید از عهده دار شدن مسوولیت محروم شود، زیرا احتمال دارد که عده‌ای دارای ترجیحات طبیعی در مورد مسوولیت و ساختار باشند.

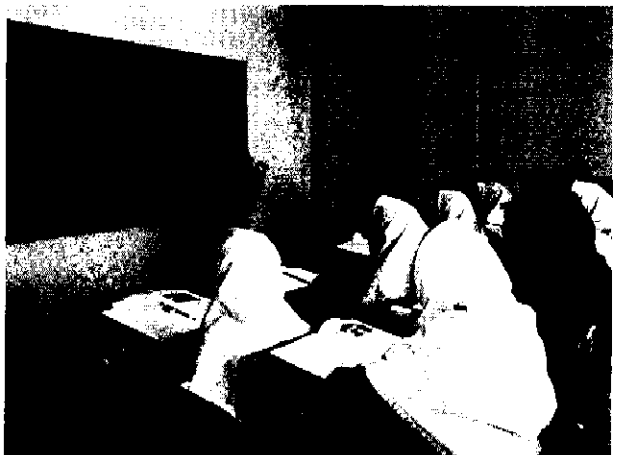
در مورد ترجیحات تحلیلی و کلی، دانش آموزان نارساخوان مانند سایرین تفاوت‌هایی را بروز می‌دهند. کاربو<sup>۲۲</sup> و دیگران (۱۹۸۶) نشان داده‌اند که کودکان در سنین ابتدایی بیشتر کلی‌نگر هستند تا جزئی‌نگر. اما بیشتر درس‌ها از جمله برنامه‌های خواندن گرایش به تحلیلی بودن دارند، به همین دلیل مهم است که اگر یک طرح خواندن تحلیلی مانند رویکردی آوایی، ساختارمند و متوالی

**نظریه‌ی سبک‌های یادگیری باید در تمرین‌های روزانه مدرسه عامل تعیین‌کننده‌ای باشد و برای اینکه مؤثر واقع شود باید در تمامی سطح مدرسه که در برگیرنده‌ی محیط یادگیری است اعمال شود.**

مورد استفاده قرار می‌گیرد، باید با فعالیت‌هایی کلی مثل کار خلاق، تجربه‌های زیبایی و تصویرسازی دیداری تعدیل شود.

پراشینگ<sup>۳۰</sup> (۱۹۹۴) اظهار کرده است که در دانشگاه‌های آمریکا مطالعاتی بر روی سبک‌های یادگیری انجام شده و مشخص گردیده که این سبک‌ها در افرادی که در مورد تمام کردن دروه‌ی تحصیلی شان دچار شکست شده بودند با دانش آموزانی که در مدرسه مانده و آن را با موفقیت به پایان رسانده بودند به گونه‌ی معنی داری متفاوت بوده است. او بر اساس الگوی دان و دان ابراز داشت دانش آموزانی که به شدت در معرض خطر هستند، در مقایسه با دانش آموزانی که در مدرسه باقی می‌مانند، از لحاظ آماری دارای عنصر سبک یادگیری متفاوتی هستند. این ویژگی‌ها شامل موارد زیر هستند: میل قوی برای تحرک در فواصل مکرر، تنوع منابع آموزشی، ترتیب نشستن غیر رسمی در کلاس، نور ملایم به دلیل گرایش به تحریک بیش از حد به ویژه توسط نور فلورسنت، ابزارهای یادگیری لمسی و وابسته به حس حرکت و مواد ابتکاری که برای ساده‌تر و جذاب‌تر کردن یادگیری از میان ترجیحات ادراکی شان اطلاعات تازه و دشوار را عرضه می‌کنند، کلاس‌های ساعات آخر صبح و بعد از ظهر به جای صبح زود برای درس‌های دشوار، آموزگاران که رفتار مستبدانه ندارند و شناخت انگیزه‌های قوی آنها با وجود ناتوانی شان برای یادگیری در بعضی از موقعیت‌ها.

دشلر<sup>۳۱</sup> و شوماخر<sup>۳۲</sup> (۱۹۸۷) ایجاد یک محیط راهبردی<sup>۳۳</sup> در کلاس را مورد بحث قرار داده‌اند. چنین شیوه‌ای مستلزم این است که آموزگار وظایف کلاسی از قبیل راهنمایی، بررسی تکلیف‌ها، دادن بازخورد، سازمان‌دهی و کنترل کلاس را با شیوه‌ای راهبردی انجام دهد. برای مثال، عواملی مانند فکر کردن آموزگار با صدای بلند در هنگام تشریح مسایل به ایجاد چنین محیطی کمک می‌کند. از این رهگذر، دانش‌آموزان می‌توانند برخی از روش‌ها و راهبردها



را که یک یا گیرنده‌ی خوب در حل مسایل مورد استفاده قرار می‌دهد بفهمند.

برای مثال: دشلر و شوماخر شرح می‌دهند که چگونه استفاده از چنین راهبردهای فراشناختی<sup>۳۴</sup> ممکن است به نتیجه برسد. آنها پیشنهاد می‌کنند که آموزگار می‌تواند با تجزیه‌ی مسأله شروع کند، سپس امکان دارد یک راهبرد شناختی ویژه احتمالاً رجوع به دانسته‌های پیشین در مورد مسأله را انتخاب کند و بعد هنگامی که در می‌یابد این گزینه برای حل مسأله مناسب نیست می‌تواند آن را کنار بگذارد و راهبرد دیگری را برگزیند که تأثیر آن آشکار خواهد شد و سرانجام با توجه به توانایی آموزگار در حل مسأله، گزارشی در مورد توفیق شخص در حل مسأله خلق می‌شود. این روش کامل می‌تواند یک شیوه‌ی عمومی تفکر با صدای بلند آموزگار باشد. این امر ممکن است دانش‌آموزان را قادر سازد که راهبردهای آموزگار را دنبال کنند و تشویق شوند اما لزوماً به معنی

## آموزگار در مورد کمک به تشخیص سبک‌های یادگیری ترجیحی و مناسب و تشویق و گسترش آنها در دانش‌آموزان مسوولیت دارد.

تکرار راهبردهای آموزگار نیست، بلکه پیگیری تفکر فراشناختی شخصی دانش‌آموز است. این مثال‌ها به روشن کردن ارتباط بین فراشناخت (یادگیری چگونه آموختن) و (سبک‌های یادگیری) ترجیحات یادگیری فرد کمک می‌کنند، ولی به طور آشکار این پرسش را نادیده می‌گیرند که آیا ترجیحات یادگیری دانش‌آموز برای مناسب شدن یک موقعیت یادگیری باید دستکاری شوند؟ با وجود این، آموزگار در مورد کمک به تشخیص سبک‌های یادگیری ترجیحی و مناسب و تشویق و گسترش آنها در دانش‌آموزان مسوولیت دارد. این مسأله به ویژه در مورد یادگیرندگان نارساخوان صادق است که امکان دارد به گونه‌ای درگیر جنبه‌هایی از یادگیری شوند که منجر به شکست آنها می‌شود، مثل دشواری در رمزگشایی که آنها را در توسعه یا به کار بردن سایر راهبردهای یادگیری دچار شکست می‌کند و به طور مؤثر رشد و آگاهی آنها را در مورد مهارت‌های یادگیری شان سدمی‌کند. این امر نیازمند توجه شناخت آموزگار بوده و می‌تواند دانش‌آموز را در شناختن و گسترش یک سبک و مهارت یادگیری یاری دهد.





این موضوع دارای اهمیت ویژه‌ای است زیرا باید مشخص شود که یادگیری خواندن با رمزگشایی که از راه بازشناسی واژگان آموخته شده صورت می‌گیرد، درست به اندازه‌ی یادگیری واژگان جدید از راه بازی‌های وابسته به حس حرکت<sup>۲۲</sup> که توسط منابع لمسی<sup>۲۳</sup> به وقوع می‌پیوندد، مناسب است.

نکته‌ی مهم این است که تمامی کودکان می‌توانند در ابتدا از راه سبک‌های یادگیری‌شان خواندن را بیاموزند و این امر را می‌توان در آینده با گسترش سایر راهبردها تقویت کرد و بدین گونه اجازه داد که سایر توانایی‌ها رشد کنند. بنابراین توانایی رمزگشایی می‌تواند به جای یک مهارت آغازین، یک مهارت اضافی محسوب شود، زیرا برای کودکان نارساخوان به دست آوردن این مهارت در گام‌های آغازین دشوار خواهد بود. دان (۱۹۹۲) در حمایت از این دیدگاه اظهار داشت که به نظر می‌رسد رمزگشایی برای یادگیرندگان شنیداری تحلیلی<sup>۲۴</sup>، بهترین راهبردها باشد، زبان‌شناسی<sup>۲۵</sup> موفقیت‌آمیزترین راهبردها برای یادگیرندگان دیداری تحلیلی<sup>۲۶</sup> و زبان کلی<sup>۲۷</sup> برای یادگیرندگان شنیداری و دیداری کلی<sup>۲۸</sup> موفقیت‌آمیزترین راهبردهاست. به عبارتی جور کردن روش‌ها با ترجیحات قوی کودکان موضوع مهمی است (سولیوان<sup>۲۹</sup>، ۱۹۹۳).

#### محیط یادگیری

بنا به گفته‌ی فردریکسون<sup>۳۰</sup> و کلاین<sup>۳۱</sup>، پیشینه‌ی قابل توجهی موجود است که اهمیت محیط یادگیری را برای توجیه پیشرفت در امتحانات به اندازه‌ی عواملی نظیر مراقبت‌های مدرسه‌ای، انگیزه و داشتن مهارت‌هایی در تحقیق مورد حمایت قرار می‌دهد. باردن<sup>۳۲</sup> و فراسر<sup>۳۳</sup> (۱۹۹۳) اظهار می‌دارند که می‌توان نگرش دانش‌آموز را مانند پیشرفت، از راه توجه دقیق به محیط کلاس و به ویژه با اطمینان یافتن از مهیا بودن عواملی که می‌تواند با محیط‌های کلاسی وابسته باشند، بهبود بخشید. این امر نشان دهنده‌ی اهمیت محیط یادگیری است، به ویژه در مورد دانش‌آموزانی که ممکن است در خوگیری به سبک‌های تدریس متفاوت دشواری‌هایی داشته باشند که واقعاً کودکان نارساخوان در یادگیری وابسته به شنیدن چنین هستند. بسیاری از الگوهای نظری رویکردهای نظام‌دار را برای ارزیابی محیط یادگیری مورد حمایت قرار داده‌اند (لویین، ۱۹۳۶، بندورا، ۱۹۷۷؛ برون فنبرنر، ۱۹۷۹). همچنین دیدگاه اکوسیستمی که توسط برون فن برنر

(۱۹۷۹) مطرح شده است، می‌تواند به دلیل معرفی کردن چهار سطحی که بر حاصل کار کودکان تأثیر می‌گذارد، مفید باشد. این سطوح عبارت‌اند از: میکروسیستم<sup>۳۴</sup>، یعنی محیط بی‌واسطه‌ی کودک، متشکل از مدرسه، کلاس، خانه، همسایگان، مزوسیستم<sup>۳۵</sup> یعنی ارتباط بین دو میکروسیستم<sup>۳۶</sup> برای مثال روابط خانه مدرسه) اگر و سیستم (به معنی باورهای فرهنگی، الگوها یا سیاست‌های نهادی است) که بر روی رفتار فرد تأثیر می‌گذارد. این نشان می‌دهد که محیط پیچیده و گسترده است و ارزیابی باید در برگرفته‌ی تمام جنبه‌های سیستم و تأثیراتی باشد که بتواند

### محیط یادگیری که به سبک‌های یادگیری و شخصیت فرد اهمیت می‌دهد، عادت‌های مناسب یادگیری را پرورش داده و به فرد اجازه می‌دهد که در تمامی حوزه‌های مرتبط باهم، به کاملترین ظرفیت‌های خود دست یابد.

پیامدهای آموزشی را تحت تأثیر قرار دهد. این نوع تحلیل‌های تعاملی برای دانش‌آموزان نارساخوان مفید است زیرا که می‌توانند تدریس را شکل داده و تأثیرهای مشکل را به حداقل برسانند و باعث پیشرفت و افزایش عزت نفس شوند.

از این رو دور شدن از دیدگاه دشواری‌های فردی در انزوای به طور محدود بر اساس فرایندهای ارزیابی که مشکلات متمرکز بر کودک را برجسته می‌کند، حیاتی است. این امر به دلیل آن است که الگوی سبک‌های یادگیری در برگرفته‌ی محیط یادگیری، برنامه‌ی درسی و روش‌های تدریس است و می‌تواند کلیدی برای پیشرفت موفقیت‌آمیز کودکان نارساخوان در مدرسه باشد.

در واقع نظریه‌ی سبک‌های یادگیری باید در تمرین‌های روزانه مدرسه عامل تعیین‌کننده‌ای باشد و برای اینکه مؤثر واقع شود باید در تمامی سطح مدرسه که در برگرفته‌ی محیط یادگیری است اعمال شود. از این رو لازم است که کلاس‌ها مناسب با سبک یادگیری طراحی شوند. برای ایجاد یک محیط خلاق و آرام می‌توان موسیقی را نیز مورد استفاده قرار داد و (لانن و راید، ۲۰۰۲،

۲۰۰۳). توجه دقیق به محیط کلاس به عنوان یکی از عوامل محیطی در ارتقای یادگیری مؤثر بسیار مهم است. این عوامل محیطی، مبلمان، طرح، نور، صدا، رنگ، فضا و تزیینات کلی کلاس یا مدرسه را در بر می گیرند.

### تدریس با سبک های یادگیری

سایر ملاحظه های مربوط به سبک های یادگیری شامل رویکردهای آموزشی و نیازهایی است که دانش آموزان احساس می کنند. یکی از مهمترین عوامل مربوط به تدریس، نیاز به ارائه اطلاعات در دامنه ای از کیفیت ها درون یک چهارچوب چندحسی دیداری، شنیداری، حسی-حرکتی و لمسی است. اما این نیز مهم است که دانش آموز باید مورد ارزیابی قرار گیرد و کار خود را در دامنه ای از کیفیت ها عرضه کند. از این رو فعالیت هایی از جمله نمایش و هنر، شعر و نوشتن خلاق باید در یادگیری و ارزیابی بسیار

کودک یاری می کند. همچنین باعث حفظ انگیزه می شود. کودکان نارساخوان اغلب تا وقتی که یادگیری را شروع می کنند برای آموختن انگیزه دارند، ولی بعد به دلیل شکست های متعدد یا داشتن اجبار برای صرف تلاش های قابل ملاحظه، برای بازدهی ناچیز دلسرد می شوند.

### آگاهی کودکان از سبک یادگیری

آگاهی از سبک یادگیری می تواند به دانش آموزان در توسعه ی خودکفایی در یادگیری کمک کند. افزون بر این هنگامی که جوانان وارد دانشگاه یا محل کار می شوند با یادگیری های جدیدی برخورد می کنند و اگر از چگونگی فراگیری و به ویژه سبک مورد ترجیح یادگیری خود با خبر نباشند، فشار زیادی به آنها تحمیل می شوند. لائن و رایید (۲۰۰۳) از دانش آموزان سؤال کردند که چگونه در یک تکلیف به پاسخ معینی دست می یابند. تکلیف انتخاب شده، خواندن یک عبارت و توجه به کلماتی بود که صدای مشابهی داشتند، در اینجا خلاصه ای از این پاسخ ها آمده است.

تام، ۱۳ ساله: در ابتدا من عبارتی را که برایم راحت است خواندم، برای اینکه حالا در خواندن مهارت دارم. سپس تمام واژه هایی را که صدای "ck" دارند، شناسایی کردم و زیر آنها خط کشیدم و بعد بررسی کردم که چیزی را فراموش نکرده باشم. تکلیف بعدی من نوشتن ۸ واژه بود که به "cket" ختم می شوند. خوب می دانم که یکی از آنهايي که اول عبارت خواندم "rocket" بود، سپس با فکر کردن به برخی از واژگان هم قافیه با "rocket" مثل "sprocket" از آنها فهرستی تهیه کردم. از این عبارت نکات مهمی آشکار می شود. اول، تام از اینکه چگونه از عهده ی این تکلیف خاص برآید آگاه بود. وقتی از او سؤال شد که چگونه آن را انجام داده، می توانست فوری و به طور کامل پاسخ دهد. بنابراین او نسبت به روش هایی که مورد استفاده قرار می داد، آگاه بود. این امر نشان می دهد که او می تواند از این روش در سایر تکلیف های مشابه استفاده کند. برخی از کودکان از روش هایی که برای کسب پاسخ های خاصی استفاده می کنند آگاهی ندارند. در واقع نام از سبک شخصی اش بسیار آگاه بود. او اظهار می کرد که در هنگام کار کردن سکوت و کاربرد روی میز را به کف اتاق ترجیح می داد. به راهنمایی های زیاد قبل از شروع یک تکلیف علاقه مند بود و لغات را به تصاویر ترجیح می داد. سبک یادگیری را که به نظر می رسد از این بررسی در مورد تام پدیدار شده باشد، می توان به عنوان یک سبک یادگیری تحلیلی توصیف کرد. این امر بدان معنی است که تام به خوبی به یک ساختار پاسخ خواهد داد و می تواند با



مورد توجه قرار گیرند. این موضوع دارای اهمیت ویژه ای است، زیرا به درستی تأیید شده است که تعداد زیادی از کودکان نارساخوان در این زمینه ها مهارت هایی دارند اما اغلب به دلیل شکست های مداوم در موضوع های متداول تر مورد سنجش در ارزیابی سنتی دچار دلسردی یا فقدان انگیزه می شوند.

آشنایی آموزگاران به سبک های یادگیری مسأله ی مهمی است. اگر چه برخی از این تمایلات را می توان از راه مشاهده مورد شناسایی قرار داد، اغلب خوب است در این موارد از دانش آموزان سؤال شود. کودکان در بیشتر مواقع می توانند بگویند که موسیقی، نور ملایم، ساختن فهرست، یا شروع یک تکلیف یا نقاشی را ترجیح می دهند. به دست آوردن این اطلاعات در درجه ی اول آموزگار را در ارائه ی اطلاعات جدید، در باره ی سبک یادگیری مورد علاقه ی



## سبک‌های شناختی

به اعتقاد رای‌دینگ و رینر (۱۹۹۸) سبک شناختی، رویکرد ترجیحی و عاداتی یک فرد برای سازمان دهی و ارزیابی اطلاعات است (ص ۸). آنها اظهار می‌دارند که سبک شناختی از تعدادی از قلمروهای روان شناختی مانند ادراک، شناخت، تصویرسازی ذهنی و سازه‌های شخصیتی پدیدار می‌شود.

گیون و رای‌د (۱۹۹۹) اظهار می‌دارند که سبک شناختی بخشی از نظام یادگیری شناختی فرد است و از این‌ور جزئی از فرایند یادگیری است. با وجود این، سبک‌های مجزای مربوط به ترجیح فرد برای جذب اطلاعات را می‌توان مورد توجه قرار داد. در واقع



رای‌دینگ و جیما (۱۹۹۱) و رینر و رای‌دینگ (۱۹۹۷) بیش از ۳۰ اصطلاح را برای توصیف سبک شناختی پیدا کردند و بعد از مرور آنها دریافتند که آنها را می‌توان به دو بعد اصلی سبک شناختی، بعدهای سبک کلی تحلیلی و کلامی تصویری تقسیم کرد. بعد سبک کلی تحلیلی به گرایش فرد در مورد سازمان دهی اطلاعات به صورت کل‌ها در مقابل بخش‌های کوچک، ارتباط دارد و بعد سبک کلامی تصویری با این مسأله در ارتباط است که آیا فرد تمایل دارد در هنگام فکر کردن اطلاعات را به صورت کلامی بازنمایی کند یا به صورت تصاویر ذهنی. اصطلاحات دیگری که با سبک‌های شناختی همراه بوده‌اند، عبارت‌اند از: شکیبایی، ناشکیبایی، گسترده، محدود، سادگی شناختی، پیچیدگی شناختی، پذیرش خطر در مقابل احتیاط و تجزیه‌کنندگان در برابر تلفیق‌کنندگان (رای‌دینگ و رینر ۱۹۹۸)، به نظر می‌رسد که همه‌ی اینها حاکی از رویکردهای برتری نیمکره‌ی چپ یا راست باشند. برای مثال تجزیه‌کنندگان می‌توانند پردازشگران نیمکره‌ی چپ (تحلیلی) باشند، در حالی که تلفیق‌کنندگان به احتمال زیاد پردازشگر نیمکره‌ی راست هستند. رای‌دینگ و رینر اظهار می‌دارند که کل

اطلاعات بسیاری ارتباط برقرار کرده و آنها را به طور مناسب سازمان دهی کند. همچنان که در عبارت مربوط به راکت، هنگامی که از او سؤال شد چگونه می‌تواند یک راکت را طراحی کند، تام پاسخ داد که او در ابتدا در باره‌ی شکل، سپس تجهیزات، ظرفیت سوخت، قدرت و امنیت آن تصمیم‌گیری می‌کند. همچنین این فهرست نشان می‌دهد که تام یک یادگیرنده‌ی شنیداری و تحلیلی است و اما این نیز جالب است که پاسخ اخیر او با طرحی که جنبه‌ی دیداری دارد، مربوط است. در مورد کودکان نارساخوان شروع تکلیف با محرک دیداری بسیار متداول است حتی اگر مانند تام دارای ترجیح تحلیلی باشند.

از سوی دیگر، فیلیپ، دانش‌آموز دیگری که با او مصاحبه شد، دارای سبک یادگیری دیداری و کلی است. او در فکر کردن و بیان راهبردهای خود در تکلیف‌های وابسته به زبان، مانند تکلیفی که به تام ارائه شد، مشکلاتی داشت و به این دلیل که فیلیپ در بازسناسی راهبردهای مورد استفاده اش دشواری داشت، ممکن بود که در انتقال این راهبردها و استفاده از آنها در سایر تکلیف، مشکلاتی داشته باشد. به عبارت دیگر فیلیپ تمامی این گونه تکلیف‌ها را مانند یک تکلیف تازه می‌دید و هنگامی که از فیلیپ سؤال می‌شد که چگونه یک راکت را طراحی می‌کند، دامنه‌ای از پاسخ‌های نوع کلی و دیداری را ارائه می‌داد. برای او طرح راکت و شرح جزئیات ایرودینامیکی و شکل راکت جالب بود.

نکات مهمی که از این مثال‌ها استخراج می‌شوند عبارت‌اند از اینکه، کودکان اغلب در مورد اینکه چگونه بعضی از کارها را انجام می‌دهند، آگاهی ندارند، مگر اینکه واقعا از آنها سؤال کنید. حتی بعد از آن ممکن است که آنها پاسخ‌های مختصری به شما بدهند اما با پرسش بیشتر، می‌توانید ملاحظه کنید که آنها تمامی مراحل را که در سرتاسر آن تمرین پیموده‌اند، شرح نداده‌اند. برای کشف این اطلاعات از کودکان اغلب به این نیاز دارید که در باره‌ی فرایندی که آنها به راستی از راه آن بر تکلیف مورد نظر غلبه کرده‌اند پرسید. هنگامی که در مورد چگونگی انجام تکلیف عبارت (ck) از فیلیپ سؤال کردند، این نکته‌ی جالب مشاهده شد، فیلیپ که دارای سبک یادگیری کلی و دیداری بود گفت، که او می‌خواست جست و جو و کشف کند که سایر پرسش‌های مربوط به عبارت مورد نظر چه هستند. این مسأله نشان دهنده‌ی یک ترجیح کلی نوعی است. هنگامی که او نیاز دارد قبل از شروع جنبه‌های جزئی و منفرد تکلیف، تصویر کلی آن را دریابد، بنابراین او به راستی قبل از شروع اولین تکلیف‌هایی که لغات دارای "ck" را معرفی می‌کرد نیاز داشت که بدانند تمام تکلیف مربوط به آن عبارت چه بودند.



بوده و برای فرد نسبتاً ثابت است. در حالی که راهبردها راههایی انطباقی برای غلبه بر موفقیت‌ها و تکلیف‌های یادگیری هستند. آگاهی کودکان نارساخوان از سبک یادگیری شخصی‌شان اولین و مهمترین گام به سوی دست یافتن به درجه‌ای از کفایت شخصی در یادگیری است. مورتایمی (۲۰۰۰) به درستی پیشنهاد می‌کند که والدین نیز باید فرزندان خود را در شناسایی سبک یادگیری‌شان یاری کنند. این موضوع به افزایش درک بین والدین و کودکان نیز کمک می‌کند. از این رو آگاهی از سبک‌های یادگیری می‌تواند به ارتقای مهارت‌هایی که فراتر از مدرسه گسترش می‌یابند کمک کند. شناخت سبک‌های یادگیری می‌تواند دانش‌آموزان و به ویژه دانش‌آموزان نارساخوان را برای یادگیری پایدار تجهیز کند.

گرایان پردازشگرانی هستند که از بالا به پایین بررسی می‌کنند، برای یادگیری یک رویکرد کلی دارند، می‌توانند به طور هم‌زمان بخش‌های متفاوتی را پردازش کنند، به لحاظ ادراکی دارای جهت هستند و سوگیری جامعی دارند، اما دارای مهارت‌های تشخیصی پایینی هستند. از سوی دیگر، یادگیرندگان تحلیلی پردازش‌گرانی هستند که از پایین به بالا بررسی می‌کنند. پردازش خطی و رویکرد گام به گام را ترجیح می‌دهند، دارای جهت‌گیری جزئی هستند و مهارت‌های تشخیصی بالایی دارند.

رایدینگ و رینر (۱۹۹۸) سبک‌شناختی و راهبردهای یادگیری را از هم متمایز می‌کنند. پایه‌ی این استدلال چنین است که به احتمال زیاد سبک دارای پایه‌ای فیزیولوژیک

زیرنویس:

- |                                                       |                                         |
|-------------------------------------------------------|-----------------------------------------|
| 1. Learning styles                                    | 26. multi sensory                       |
| 2. resources approach                                 | 27. Oery                                |
| 3. National Association of secondry school principals | 28. timing                              |
| 4. Keefe                                              | 29. Carbo                               |
| 5. Loeves of control                                  | 30. parshing                            |
| 6. Dunn & Dunn                                        | 31. Deschler                            |
| 7. Given                                              | 32. Schumaker                           |
| 8. Reid                                               | 33. strategic                           |
| 9. Carl Jung                                          | 34. metacognitive                       |
| 10. David Kolb                                        | 35. kinaesthetic                        |
| 11. Susan Dellinger                                   | 36. tactile                             |
| 12. personality types                                 | 37. analytic auditory learners          |
| 13. intuition                                         | 38. Linguistics                         |
| 14. empathy                                           | 39. analytic visual Learners            |
| 15. analysis                                          | 40. whole language                      |
| 16. ambition                                          | 41. global audirory and visual learners |
| 17. inquiry                                           | 42. Sullivan                            |
| 18. ares of influence                                 | 43. Frederickson                        |
| 19. self – detcrminded learning                       | 44. Clin                                |
| 20. colaborative learning                             | 45. Burden                              |
| 21. intentional learning                              | 46. Fraser                              |
| 22. self – managed learning                           | 47. microsystem                         |
| 23. refletive learning                                | 48. mesosystem                          |
| 24. trail and error                                   | 49. exosystem                           |
| 25. at risk                                           | 50. Cheema                              |

منبع:

